

نگاهی به یک دهه مشروطیت زدایی در ایران (۱۳۳۲-۱۳۴۲ش)

مظفر شامدی

Shahedi@ikhs.org

طرح مسئله

انقلاب مشروطیت ایران، که در سال ۱۲۸۵ش / ۱۳۲۴ق / ۱۹۰۶م به پیروزی رسیده و با تأسیس و آغاز به کار نخستین مجلس شورای ملی نظم سیاسی نوینی را در کشور بنیاد نهاده بود، به چندین علت اعم از داخلی و خارجی خیلی زود دچار بحران و ناکارآمدی شد؛ و به رغم تلاشها و جانفشانیهای بسیار، نهال انقلاب مشروطیت، چنانکه باید، بارور نشد. با این حال، افشار و سیمی از مردم کشور و عقلای قوم و وطنپرستان معصوم بودند از طریق همین مشروطیت نیمبند راهی به سوی توسعه و تعالی کشور پیدا کنند. اما تمام این امیدها و دستاوردها با وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و سپس جلوس رضاشاه بر تخت سلطنت تقریباً یکباره از میان رفت و در دوران ۱۶ ساله حکومت رضاشاه از میان بردن تبهکارانه دستاوردهای انقلاب مشروطیت و با اعمال ساختن حقوق اساسی ملت ایران به نهایت رسید.^۱ عزل تحقیرآمیز رضاشاه از سلطنت و جایگزینی فرزندش محمدرضا هم در نتیجه چند عامل داخلی و نیز اشغال کشور از سوی متفقین نتوانست، به اصطلاح، آب رفته را به جوی بازگرداند، مشروطیت ایران را در مسیر صواب قرار دهد. بدین ترتیب،

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: اقبال حکیمپور، سازمانهای اصلاحاتی و جنبش ایران تا پایان دوره رضاشاه تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶، صص ۷۵-۳۲۵.

به‌رغم، علی‌الظاهر پدید آمدن فضای بازتر سیاسی و اجتماعی، نظام مشروطه در ایران رونق چندانی پیدا نکرد. در این میان، محمدرضا شاه، که طی سالهای نخست سلطنت مدعی بود در جایگاه پادشاه مشروطه، خود را مقید به اجرا و در واقع رعایت اصول آن می‌داند، حداقل از اواسط دهه ۱۳۲۰ آشکارتر از قبل، به پیروی از روشهای مستبدانه حکومت تمایل نشان داد و این روند را در نیمه دوم این دهه نمایان‌تر ادامه داد. مهم‌ترین اقدام در این راستا نقض و تغییر موادی از قانون اساسی مشروطیت و اعطای اجازه انحلال مجلسین سنا و شورای ملی به شاه در اردیبهشت ۱۳۲۸ (از سوی مجلس فرمایشی و توجیه شده مؤسسان) بود. مجموعه تحولاتی که پس از نهضت ملی شدن صنعت نفت و سپس نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق در اوایل دهه ۱۳۳۰ش در عرصه سیاسی - اجتماعی ایران به وقوع پیوست، مشروطیت ایران را با فراز و نشیبهای باز هم بیشتری مواجه ساخت؛ و نهایتاً کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرآغاز دوران پرادباری در حیات سیاسی - اجتماعی و در واقع مشروطیت ایران شد.^۲ نوشتار پیش رو نگاهی گذرا و محدود به مشروطیت رو به زوال ایران طی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۴۲ش خواهد داشت.

استقرار رژیم کودتا و بازگشت روشهای استبدادی

همه کسانی که روند تحولات سیاسی ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را مورد بررسی و مطالعه قرار داده‌اند، بر سیر صعودی فاصله گرفتن حاکمیت از مبانی مشروطیت تأکید کرده‌اند. این رخداد یادآور کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و متعاقب آن صعود رضاخان بر سریر سلطنت بود که در یک روند تدریجی، بنیادهای نظام مشروطه سست و بی‌اعتبار گردید. محمدرضا پهلوی نیز دوازده سال بعد از آغاز سلطنت، بر آن بود به طور جدی رفتاری را که پدرش با نهادهای دموکراتیک در پیش گرفته بود، بار دیگر بیازماید. تحولات بعدی کشور آشکار کرد که شاه جهت زدودن انگاره‌های مشروطیت و جایگزینی روشهای غیردموکراتیک در عرصه سیاسی و اجتماعی، بالاخص با یاری قدرتهای ذی‌نفوذ خارجی و عناصر داخلی، فرصت لازم را به دست آورده است. فضای سیاسی - اجتماعی مشروطه‌گونه حاکم بر کشور طی

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: مظفر شامدی، مردی برای تمام فصول: اسدالله علم و سلطنت محمدرضا شاه پهلوی. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۶. صص ۷۹-۹۷ و ۱۹۹-۲۳۴.



مزارش اسدالله علم و ذریع کشور کابینه انبال به شاه، منوچهر الهال، معتمد رضا پهلوی، ثریا اسفندیاری، سعید امین، جهانشاه صالح، اسدالله علم (۱۳۳۷ - ۱۳۳۹ ع)

سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ عمدتاً در نتیجه دخالت‌های ناروای کشورهای خارجی و ناکارایی ارکان سیاسی کشور بدون اینکه نهادینه شود در هم شکسته شد. در واقع، طی دهه نخست سلطنت محمدرضا پهلوی قدرت در میان نخبگان سیاسی به گونه‌ای نبود که تداعی‌کننده بازگشت نظامی دموکراتیک به صحنه کشور باشد. آنچه در صحنه سیاسی جریان داشت، دور باطلی بود از تشکیل و سپس سقوط دولتهایی که کمتر به رسالت و وظایف خود واقف بودند و مجلس شورای ملی با تمام فراز و نشیب‌هایی که در آن دوره طی نمود چندان بارقه امیدی در دلها زنده نساخت، تا نشان از آغاز عصر جدیدی داشته باشد. نشانه‌های بحران در دموکراسی ایران، قبل از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز مشهود بود. به همین دلیل، مشکل بتوان گفت با وقوع کودتا، مردم از یک نظام دموکراتیک و مشروطه محروم شدند. در این میان، دوران زمامداری دکتر محمد مصدق اگرچه از بعضی جهات استثناء بود؛ اما، اولیای آن دولت نیز گرفتارتر از آن بودند که عملاً بتوانند گامی اساسی در تحقق این آرمان تقریباً ۴۵ ساله ایرانیان بردارند. بر همگان مسلم بود که رفتار حاکمیت با اقشار مختلف مردم، از آن پس کمتر می‌توانست چارچوبی قانونی و نظام‌مند پیدا کند و نهادهای سیاسی و اجتماعی کشور باید در فضایی آغشته به احساس ناامنی سیر می‌کردند.

اعمال نفوذ کشورهای خارجی در حیطهٔ اموری که انجام آن به دولتها مربوط می‌شد در دههٔ اول سلطنت محمدرضا پهلوی کم نبود و به استثنای دکتر محمد مصدق سایر نخست‌وزیران آن دوره و نیز اکثریتی از وزرای کابینه‌ها متهم بودند که ارتباطی با سیاست‌گزاران کشورهای انگلیس، شوروی و نیز آمریکا داشته‌اند. اتهاماتی که چندان هم بی‌اساس نبود. این روند پس از کودتا نمود بیشتری یافت. سپهبد فضل‌الله زاهدی آشکارا متهم بود که از سیاست آمریکاییها پیروی می‌کند و این موضع‌گیری از دیدگاه دربار و شاه که عمدتاً از سوی بریتانیاییها حمایت می‌شدند، چندان خوشایند نبود و در نهایت نیز در زد و بند میان طرفین رقیب، زاهدی تاجبخش از نخست‌وزیری کنار گذاشته شد.^۳ حسین علاء نخست‌وزیر بعدی (۱۳۳۴-۱۳۳۶) که در طول دوران طولانی فعالیت سیاسی‌اش کمتر او را فردی صاحب رأی یافته‌ایم، ضمن حرف‌شنوی از شاه، به نظر می‌رسد در رقابت دو کشور انگلیس و آمریکا در عرصهٔ سیاسی ایران مشی آشتی‌جویانه‌ای در پیش گرفته باشد. دوران نخست‌وزیری چهار سالهٔ دکتر منوچهر اقبال

۳ اسدالله علم. یادداشت‌های علم (از ۱۳۴۷/۱۱/۲۴ تا ۱۳۴۸/۱۲/۲۹). به کوشش علینضی عالیخانی. تهران، کتابسرا، ۱۳۷۱. ج ۱، ص ۴۰.

(۱۳۳۶-۱۳۳۹) که فرصت ابراز وجود بیشتری برای شاه فراهم آورد و خود نیز، در مقام «جان‌نثار» ام‌المحضرت، مطیع‌تر از آنس بود که در جهت پیشبرد اهداف و خواسته‌های کشورهای انگلیس و آمریکا در ایران مشکل ایجاد کند و یا شاه را از نحوه عمل و وظایفی که بر عهده او نهاده شده بود، برنجاند. کابینه کوناه و لوزان جعفر شریف‌امامی (۱۳۳۹-۱۳۴۰ش) بدون اثرگذاری جدی در عرصه سیاسی کشور جای خود را به دولت دکتر علی امینی داد که آشکارا با برخورداری از حمایت آمریکاییها، آماده بود شاه را به چالش فراخواند. همین که، امینی برای حکومت شاه خطر آفرین شد، دو کشور انگلیس و آمریکا، نهایتاً به راه‌حل مقتضی دست یافتند. شاه با پذیرش اتحاف و وظایفی که گمان می‌رفت آمریکاییها اجرای آن را ابتدائاً توسط اشخاصی نظیر امینی زینده‌تر می‌دیدند، لژرش به وجود آمده در پایه‌های قدرت و سلطنتش را مهار کرد و نهایتاً در دوره نخست‌وزیری اسدالله علم (۱۳۴۰-۱۳۴۲) اختلاف نظر انگلیس و آمریکا بر سر لزوم ایفای قدرتمندانه شاه در رأس حاکمیت کشور به طور مسالمت آمیزی حل و فصل شد. چنانکه، با پایان دوران نخست‌وزیری اسدالله علم، که البته با سرکوب شدید مخالفت‌های داخلی همراه بود، شاه آرام آرام، به دوران اوج دیکتاتوری خود نزدیکتر می‌شود.^۲

اندک زمانی پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گروهها و تشکلهای سیاسی مخالف رژیم به سرعت سرکوب و از عرصه سیاسی کشور کنار گذاشته شدند. طرفداران حزب توده که در دوره نخست‌وزیری فکر مصدق، فرصت مجددی برای فعالیت یافته بودند سخت تحت فشار قرار گرفتند. گروهها و احزاب طرفدار مصدق و ملی‌گرایان نیز تحت پیگرد قرار گرفته و منزوی شدند. همچنین با دستگیری و اعدام رهبران فدائیان اسلام فعالیت این گروه نیز به پایان راه خود نزدیک شد. شاه در ۲۰ فروردین ۱۳۳۴ خطاب به شماری از نمایندگان مجلس، مدعی شد «اکنون زحمات و مبارزه ما با کمونیسم و حزب منحله توده و احزاب و دسته‌های مخرب و اختلالگر به نتیجه رسیده، تشکیلات و سازمانهای آنها منحل شده و سران و سردسته‌هایشان توقیف و به مجازاتهای قانونی محکوم شده‌اند و دیگر سیاست خارجی در امور داخلی ما رخنه نخواهد کرد»^۳

۲. رابرت گراهام، ایران، مراتب قدرت ترجمه فریدون فروردین، تهران: سحاب کتاب، ۱۳۵۸، صص ۱۵۹-۱۶۲، و مارگارت لاینگ، معاصره پادشاه ترجمه لردشیر روشنگر، تهران، البرز، ۱۳۷۱، صص ۴۰۹ به بعد.
 ۳. اشرف احمدی، قانون و عدالت انتر شاهنشاهی آلمان و قانون و دلاگری دو شاهنشاهی بغداد، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۶، ص ۵۰.

شاه در واپسین روزهای سال ۱۳۳۴ بار دیگر با اطمینان تأکید کرد که در حال حاضر عناصر نامطلوب سرکوب شده‌اند و اکنون فرصت برای خدمتگزاران موجود است که امتحان شایستگی و صداقت خود را در راه خدمت به ملک و ملت بدهند.^۶

شاه که اساساً با کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قدرت خود را بازیافته و دولت دکتر مصدق را به سقوط کشانیده بود، ضمن اینکه خود را پادشاهی مستقل می‌خواند که به هیچ قدرت خارجی وابسته نیست؛ مخالفان سیاسی خود را متهم می‌کرد که در راستای خواسته‌های کشورهای خارجی گام برمی‌دارند. شاه طی سالهای میانی دهه ۱۳۳۰، منکر هرگونه اعمال نفوذ قدرتهای خارجی در عرصه کشور بود. چنانکه در مرداد ۱۳۳۶، طی سخنانی، هرگونه وابستگی خود به قدرتهای خارجی را رد کرده و آن را هوچی‌گری توصیف نمود و خود را پیشگام تحولات سیاسی - اقتصادی خواند که به گمان او در کشور جریان داشت. در بخشهایی از این گفتار سراسری اساس و پرتناقض که با وجود قراین روشن مبنی بر حرکت در راستای خواسته‌ها و اهداف کشورهای نظیر انگلستان و آمریکا، آشکارا از تمایل وی به اقتدارگرایی و رفع اتهام وابستگی اش به کشورهای خارجی حکایت دارد، چنین می‌خوانیم:

شنیده‌ایم در این ماه اخیر موقعی که من در مسافرت بودم حرفهای مضحک زده‌اند. من تصور می‌کردم بساط این هوچی‌گریها تمام شده است. مثلاً شایع کرده‌اند که به شاه گفته‌اند که مسافرت بکند برای آنکه در غیاب او دست و پال برای کار و اصلاحات باز باشد. چه کسی به شاه گفته؟ خارجیها! این چه طرز فکری است؟ چطور ممکن است که این حرفها زده شود؟ مگر قائل هستند که در این مملکت، خارجی نفوذ دارد؟ آن هم چنین نفوذی که به شاه مملکت بگوید برو یا بیا؟ در غیاب شاه چه اصلاحاتی بشود؟ مثلاً یکی از اصلاحات موضوع مالیات است. مگر شاه مانع از آن است؟ دیگر اصلاحات ادارات است. مگر مخالفتی شده بود؟ این صحبتها متأسفانه از وقتی شروع شده که ما می‌خواهیم قرارداد نفت را عملی سازیم و قدم تازه‌ای در این راه برداریم.

اخیراً مقاله‌ای در روزنامه‌های خارجی نوشته و گفته بودند که خوب است شاه ایران هم در هیچ کاری مداخله نکند تا محبوب واقع شود. درست توجه کنید، موقعی که ما آمدیم توده‌ایها را از بین بردیم چنین چیزی نگفتند. وقتی که قرارداد کنسرسیونم را بستیم که البته در آن روز بهترین قراردادی بود که ممکن بود بسته شود حرفی نزدند، وقتی که وارد پیمان بغداد شدیم چنین سخنی نبود، موقعی که به



روسیه مسافرت کردیم اگرچه اول توهماتنا ایجاد شد، اما وقتی که سیاست خود را تشریح کردیم و گفتیم شما از ما به عنوان مهاجم پانث دست خارجی نگران نباشید ولی اگر به ما حمله شود دفاع خواهیم کرد و در نتیجه روابط دوستانه شد کسی ابرازی نگرفت، اما موقعی که آمدیم در کلرقت قدم نازمای برداریم و حق ملت را حفظ کنیم می‌گویند باید شاه بگذارد سایرین کلر خودشان را بکنند.^۷

همچنان که گفتیم در این سخنان، شاه به طور ضمنی تأیید می‌کند که اقدامات او در عقد قرارداد کنسرسیوم، عضویت در پیمان بغداد و نظایر آن با هدایت دوستان و متحدان غریب‌اش صورت گرفته است.

شاه در اسفند ۱۳۳۷ از اشنیاق و علاقه خود به لزوم در پیش گرفتن روش استبدادی حاکمیت با صراحت لهجه بیشتری سخن به میان آورد و طی گفتاری تناقض‌آمیز، اقتدار پادشاه را برای توسعه و پیشرفت کشور ضروری و انکارناپذیر شمرده، گفت: «تصور می‌کنید که من طرفدار استبداد پادشاهی هستم. دیکتاتوری پدرم لازم بود، اقتدار من هم در حال حاضر لازم است، اما هدف من این است که ایران آنقدر ترقی کند که خودش بتواند ترقی و پیشرفت کند، حتی اگر پادشاه نالایقی داشته باشد. سازمان حکومت سلطنتی در عین اینکه بهترین سازمان سیاسی است باید دارای این خصیصه باشد که عنداللزوم بتواند صرف‌نظر از شخصیت فردی پادشاه به ترقی و تعالی خود ادامه دهد.»^۸

سیطره شاه بر روند قانونگذاری

در دهه دوم سلطنت محمدرضا پهلوی مجلس شورای ملی آسیب بیشتری دید. نمایندگان مجلس شورای ملی که پیش از آن گمان می‌رفت محده‌ترین اهرم تجلی اراده ملی در حیات سیاسی کشور باشند، انتخاب و عملکردشان یکسره تحت سیطره حاکمیت و بالاخص شخص شاه قرار گرفت. دیگر سخن از برگزاری آزاد انتخابات و استقلال نمایندگان مجلس در برابر قوه مجریه و سایر اهرمهای قدرت در کشور کمتر رنگ و بویی از حقیقت داشت. اراده شاه بر تصمیم‌سازهای نمایندگان مجلس کمتر مورد تردید قرار می‌گرفت. تا جایی که در پایان دوره ده‌ساله نوزم سلطنت وی، مجلس شورای ملی و نمایندگانی که در آن گرد می‌آمدند به آسانی کمتر از برآورده ساختن خواسته‌های شاه نمی‌اندیشیدند.

۷. محمدرضا پهلوی، مجموعه تألیفات، نظیات، مصاحبه‌ها و بیانات انجمن حضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آرشیف شاهنشاهی ایران، (۱۰ جلد) تهران: کیهان، می‌تاج ۲، صص ۱۷۷۵-۱۷۷۶.

۸. همان، ج ۳، ص ۲۰۴.

گازپوروسکی در اشاره به گوشه‌هایی از ویژگیها و عملکرد مجلس شورای ملی طی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۴۳ می‌نویسد:

مجلس [شورا] از زمان تأسیس آن در سال ۱۹۰۶، تقریباً منبع اصلی تلاش همه گروههای اجتماعی برای نفوذ بر حکومت بوده و در زمانهای معینی از اختیارات در خور توجهی برخوردار بوده است. به هر حال انتخابات مجلس [شورا] معمولاً پس از کودتای ۱۹۵۳، زیر سلطه نیروهای امنیتی قرار گرفت و از این روی در این دوره شمار اندکی از کاندیداهای محبوب مردم به مجلس راه یافتند. همین که شاه کنترل خود را بر حکومت تحکیم بخشید، توانست انتخابات مجلس را به گونه‌ای مستقیم‌تر کنترل کرده و در نتیجه مطمئن شود که این نهاد نیز به شخص وی وفادار خواهد بود. پس از آنکه در سپتامبر ۱۹۶۳ انتخابات مجلس بیست و یکم به شدت زیر سلطه قرار گرفت، این مجلس دیگر چیزی جز یک مهر لاستیکی برای تأیید تصمیمهای شاه نبود.^۹

نمایندگان مجلس شورای ملی دوره هجدهم، عمدتاً با اعمال نفوذ زاهدی نخست‌وزیر وقت و طرفداران او برگزیده شدند. چنانکه به نظر می‌رسید برخی از آنان نسبت به دربار و شاه کمتر سمپاتی داشته باشند. با این حال، شاه روی هم رفته از عملکرد آنان خشنود بود و تلویحاً یادآور می‌شد که به‌رغم برخی مخالفت‌خوانیهای ظاهری اکثریت مجلس هجدهم «آشنا به وظایف خود می‌باشد».^{۱۰} انتخابات مجلس نوزدهم که مستقیماً تحت سیطره اسدالله علم وزیر وقت کشور و یار بسیار نزدیک شاه برگزار شد از درجه اطمینان بیشتری در وفاداری به دربار و شاه برخوردار بود و قریب به اتفاق نمایندگان آن دوره برگزیده وزیر کشور بودند. در طول دوره فعالیت مجلس شورای ملی دوره نوزدهم حرکتی که حاکی از استقلال عمل نمایندگان باشد به ندرت بروز کرد. علی‌نقی عالیخانی در این باره چنین نوشته است: «انتخابات دوره پیشین [هجدهم] مجلس را زاهدی مطابق میل خود انجام داده بود و این بار شخص مورد اعتماد شاه در وزارت کشور [اسدالله علم] می‌بایست ترتیبی دهد که نمایندگان سرسپرده شاه از صندوق انتخابات بیرون آیند».^{۱۱}

شاه که در جهت جلب رضایت کشورهای انگلیس و آمریکا^{۱۲} از سال ۱۳۳۶ دست

۹. مارک. ج. گازپوروسکی. سیلت خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران. ترجمه جمشید زنگنه. به کوشش غلامرضا نجانی. تهران، رسا، ۱۳۷۱. ص ۳۲۹.
 ۱۰. محمدرضا پهلوی، همان، ج ۲، ص ۱۵۷۶.
 ۱۱. اسدالله علم، همان، حصص ۲۰-۴۱.
 ۱۲. همان، ص ۲۱.

به تأسیس دو حزب مردم و ملیون زده بود؛ درصدد برآمد جهت نفع بیشتر شیوهٔ دموکراتیک حکومت در ایران انتخابات دورهٔ بیستم مجلس شورای ملی را به صورت حزبی برگزار نماید. در ۲ مهر ۱۳۳۸ وعده داد که انتخابات با آزادیهای بیشتری توأم خواهد بود؛ قبلاً گفته‌ام که انتخابات آینده جنبه حزبی خواهد داشت، یعنی احزاب در میان افراد خود کاندیداهایی معین می‌کنند که خود را شخصاً با به وسیله حزب به مردم معرفی کنند و اگر مردم ایران به آن حزب پنا گنایند عداقت داشته باشند بدان رأی می‌دهند و چون در کشور ماقصود دو حزب هست کرسیهای مجلسین بین این دو حزب تقسیم خواهد شد، مگر اینکه افرادی پیدا شوند که خارج از حزب باشند و طوری افکار عمومی را به خود جلب کنند که مردم به آنها رأی بدهند.^{۱۳}

شاه در ۱۵ خرداد ۱۳۳۹ که مدت زیادی به برگزاری انتخابات دوره بیستم باقی نبود، باز هم لزوم برگزاری انتخابات حزبی را به مردم گوشزد کرد و گفت: «انتخابات حزبی است و هر دسته‌ای که بیشتر فعالیت کرد و توجه مردم را بیشتر به خود جلب نمود و انتخابات را برد یک نفر از طرف او مأمور تشکیل کابینه می‌شود...»^{۱۴} در انتخابات آزادی که شاه وعده داده بود البته، طرفداران دکتر مصدق و حزب نوده و سایر مخالفان جدی رژیم اجازه شرکت نداشتند و صرفاً در دایرهٔ تنگ دو حزب دست‌آموز مردم و ملیون، همگان را به مشارکت در انتخابات فراخواندند. اما، در حالی که گمان نمی‌کردند فراتر از حیطهٔ نفوذ این دو حزب، افراد دیگری قادر به رقابت جدی در عرصه انتخابات نمایندگی مجلس باشند اعلام شد که افراد و گروههای خارج از دو حزب حکومتی نیز جهت شرکت در انتخابات مجلس با مشکل مواجه نخواهند شد. بدین ترتیب، تعداد قابل اعتنایی از داوطلبان منفرد نظیر اللهیار صالح، مظفر بقایی، حسین مکی، علی امینی و غیره، اعلام کاندیداتوری کردند و در همان حال، جبهه از هم پاشیده ملی بار دیگر درصدد برآمد تجدید سازمان نموده، فعالیتش را از سر بگیرد. این رخدادها البته شاه و نخست‌وزیرش اقبال و نیز زعمای حزب مردم را دچار مشکل کرد و به دنبال آن طرح تقلب گسترده انتخاباتی در دستور کار نخست‌وزیر و رهبران حزب مردم قرار گرفت تا از ورود این اشخاص به مجلس که با حاکمیت استبدادی شاه نیز در تعارض بودند، جلوگیری به عمل آورند. ضمن اینکه سازمان اطلاعات و امنیت کشور (سواک) نیز به شدت از برنامه‌های دولت و حزب مردم به صورت منفی و مخفی حمایت می‌کرد. اعمال نفوذ دولت و دربار در انتخابات به حدی ملموس شد که شاه چاره‌ای نیافت تا

طبق اختیاراتی که در دهه اول سلطنتش به دست آورده بود دستور انحلال انتخابات را صادر کند. در آن مقطع مقرر نبود برگزاری آزادانه انتخابات مجلس شورای ملی، مشی اقتدارطلب حاکمیت را که سرکوب‌کننده هرگونه جنبش اصلاح طلبی بود، خدشه‌دار سازد. مارک. ج. گازیوروسکی درباره انتخابات دوحزبی دوره بیستم مجلس و اثرات مترتب بر آن، که همانا آشکار شدن روحیه فزون‌خواهانه و غیردموکراتیک شاه بود، چنین نوشته است:

انتخابات در ماه اوت برگزار گردید و به شدت از سوی حکومت زیر سلطه قرار گرفت و مایه تنفر فراوان مردم نسبت به دولت و شاه شد. رهبران حزب ملیون و حزب مردم برای دست‌چینی کاندیدها با شاه تباری کرده و با انتخاب یک نامزد قوی از یک حزب و قرار دادن آن در برابر نامزد ضعیفی از حزب دیگر در انتخابات شرکت کردند. پس از آغاز رأی‌گیری، لیستی به سفارت آمریکا نشان داده شد که نمایانگر کاندیدهای پیروز در انتخابات بوده و گویای آن بود که حزب ملیون حدود ۱۳۰ کرسی از دو‌یست کرسی مجلس را خواهد ربود و تنها چهار کاندیدای مستقل به مجلس راه خواهند یافت که هیچ یک از کاندیدهای مخالف در میان آنان نخواهند بود. این موضوع به بیرون درز کرد که کدام کاندیدها برای بردن انتخابات برگزیده شده‌اند و به این ترتیب بسیاری از کاندیدهای بازنده و برخی از مقامهای انتخاباتی خود را از روند انتخابات بیرون کشیدند. خود انتخابات نیز از بی‌قاعدگیها و خلافکاریهای جنجال‌برانگیزی برخوردار بود، از جمله اعراب‌کاندیدها، محدودیت دسترسی کاندیدها به رسانه‌ها، رأی‌شماری قلابی، به کارگیری رأیهای از پیش نوشته شده و شناسنامه‌های جعلی و رأی‌دهندگان اجبر شده از سوی دولت، گزارش گسترده این خلافکاریها در رسانه‌های همگانی، مایه انزجار افزون‌تر مردم شد. خشونت در حوزه‌های رأی‌گیری، چندکشته برجسای گذاشت و در چندین حوزه، رأی‌گیری در اثر ناآرامی مردم به تأخیر افتاده و یا کاملاً متوقف شد و سرانجام هم انتخابات در ۲۷ اوت باطل شد.^{۱۵}

بدین ترتیب برخلاف وعده شاه^{۱۶} آزادی انتخابات دوره بیستم ولو برحسب ظاهر هرگز مراعات نشد و در مقابل ثقل و دخالت ناروای دربار و دولت جلوه کرد تا جایی که چاره‌ای جز ابطال آن یافت نشد.^{۱۷} شاه در ۲ مهر ۱۳۳۹ مدت کوتاهی پس از ابطال انتخابات دوره بیستم به این موضوع چنین اشاره کرد:

۱۵. مارک. ج. گازیوروسکی، همان، صص ۳۶۰-۳۶۱.
 ۱۶. محمدرضا پهلوی، همان، صص ۲۴۰۴-۲۴۰۶ و ۲۴۲۲-۲۴۲۳.
 ۱۷. همان، ص ۲۴۵۹.



دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر در حال تهیه فهرست کاندیداهای مستجین شده حزب ملهون در کنار مصطفی المونی (۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ ع)

در روز سلام عهد فرمان، موقعی که نمایندگان مجلس شورا و سنا را پذیرفتم گفته بودم که انتخابات ایران باید در محیط کاملاً سالمی انجام گیرد. بعد از انتخابات که شروع شد و تقریباً تمام هم شده بود، متشهی مطابق گزارشهایی که به من رسید این انتخابات در همه جا بدان طریقی که من می‌خواستیم جریان پیدا نکرده بود. البته این امر عاقل محظوفی داشت که از آن جمله نقص قانون انتخابات ما است، تا جایی که به من مربوط بود یعنی نظارت دقیق جریان امور، من هم به وظیفه و هم به عهد خودم وفا کردم. استنباط من این بود که جریان انتخابات با اظهاراتی که من کرده بودم تطبیق نمی‌کرد. در نتیجه نمایندگانی هم که تا آن موقع انتخاب شده بودند به راهنمایی من از نمایندگی‌های خود مطلقاً استعفا کردند و این وسیله‌ای شد که ما بتوانیم دوباره انتخابات‌مان را تجدید یکنیم.^{۱۸}

سال خلع علوم انسانی

با تجدید انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی^{۱۹}، نخست‌وزیر جدید (جعفر شریف‌امامی) که جانشین دکتر اقبال شده بود، اعلام کرد تجدید انتخابات به دور از

سیطره احزاب سیاسی خواهد بود و همین طور هم شد. کمتر از چهار ماه بعد، انتخابات تحت سیطره کامل دولت و دربار برگزار گردید و مجلس دوره بیستم در ۲ اسفند ۱۳۳۹ افتتاح شد. شاه که از تبعات سوء افتضاح ناشی از تبلیغات بدون پایه و اساس انتخابات حزبی تابستان سال ۱۳۳۹ آگاهی کافی داشت، در روز افتتاح مجلس بیستم هیچ‌گونه اشاره‌ای به اهمیت مشارکت سیاسی و نیز انتخابات حزبی و نظایر آن نکرد و با ایراد بیاناتی تکراری نمایندگان منجس شوزای ملی دوره بیستم را به انجام وظایف نمایندگی شان دلگرم ساخت.^{۲۰}

پس از آنکه مجلس دوره بیستم تحت فشار علی امینی از سوی شاه منحل شد، به‌رغم ماهها تأخیر، برگزاری انتخابات دوره بیست و یکم در واپسین ماههای نخست‌وزیری اسدالله علم (سال ۱۳۴۲)، جلوه نمایانی نداشت. سرکوب شدید مخالفان سیاسی در سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۲، دیگر امکانی برای راهیابی افرادی خارج از ضوابط تعیین شده دولت و دربار به مجلس باقی نگذاشت. بنابراین، همچنان که علینقی عالیخانی دوست نزدیک اسدالله علم، نخست‌وزیر وقت، تصریح می‌کند انتخابات دوره بیست و یکم نظیر چند دوره قبل تحت نفوذ دولت قرار داشته و کاملاً فرمایشی بود. نتیجه آن هم، مدتها قبل از انتخابات تعیین شده بود و از پیش روشن بود چه کسانی نماینده خواهند شد.^{۲۱}

دلایل تأسیس احزاب مردم و ملیون

یکی از مهم‌ترین اقدامات شاه در میانه دهه ۱۳۳۰، تلاش برای تزریق جوهره دموکراسی واقعی در بدنه سیاسی - اجتماعی کشور از طریق تأسیس دو حزب مردم و ملیون بود. او، با رویکردی انتقادآمیز، روند شکل‌گیری و فعالیت احزاب سیاسی در ایران عصر مشروطیت را مورد پرسش قرار می‌دهد و هدف از تأسیس این دو حزب را حرکت در راستای تکامل بنیادین نظام مشروطه عنوان می‌کند. او احزابی را که از ابتدای مشروطیت تا آغاز سلطنت پدرش در ایران فعالیت می‌کردند به خاطر در پیش گرفتن مشی انحراف‌آمیز محکوم به شکست ارزیابی می‌کند و با ادعایی اساساً نادرست و توهم‌آلود، رضاشاه را بنیانگذار واقعی تشکیلات حزبی در کشور می‌داند که در «اوان سلطنت به عنوان آزمایش به تشکیل حزب واحدی که نماینده اکثریت مردم باشد اقدام کرد.» اما این حزب البته بسیار دموکراتیک، خیلی زود علت وجودی خود را از دست داد

که به نظر شاه دلیل آن به حد کفایت نرسیدن رشد اجتماعی مردم برای توسعه و تکامل سیاسی و ایجاد احزاب بود. بنابراین، از آنجایی که پدرش «توجه مخصوصی... به توسعه فرهنگ داشت، اساس تشکیلات حزبی که از مظاهر دموکراسی است به دست وی در کشور به وجود آمده»^{۲۲}

شاه، در حالی که توضیح بیشتری دربارهٔ علل تعطیلی ارکان مشروطیت در دوره سلطنت پدرش ارائه نمی‌کند، به خود حق می‌دهد تا دربارهٔ ناکارایی و انحراف احزاب سیاسی دههٔ نخست سلطنتش به حد کافی سخن بگوید و از رکودی که به‌زعم او، با روی کار آمدن مصدق بر عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور سایه افکنده بود، پرده بردارد و روند توسعه سیاسی کشور طی سالهای پس از کودتا را بستاند. چرا که به گفته شاه، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تدریج در کشور ما ثبات پدید آمده است و میانی اقتصاد ملی ما پس از رکود دوره مصدق مستحکم گردیده است» و بنابراین، زمان لازم برای تأسیس دو حزب مردم و ملیون فراهم شده و او «با علاقه و نظری از فکر تشکیل دو حزب اکثریت و اقلیت پشتیبانی کرده و آن را به مرحله اجرا درآورد»^{۲۳}

شاه کسانی را که در داخل یا خارج از کشور، به روش او در تشکیل دو حزب اخیر خرد، می‌گرفتند و آن را در بنیان پایه‌های دموکراتیک تشکیل و فعالیت احزاب ارزیابی می‌کردند، سخت انتقاد می‌کرد. از دیده شاه آنان بدبینانی بودند که بی‌توجه به دلایل و انگیزه‌های تأسیس این دو حزب، به غلط آن را «دست‌نشانده مقام سلطنت» می‌دانستند و البته به گفته او این واقعیت را در نظر نمی‌گرفتند که مردم ایران به پشتیبانی و رهبری او برای تأسیس احزاب سیاسی نیازمندند. دو بخشهایی از این نکته‌سنجها و توجه‌گیرهای شاه چنین می‌خوانیم:

بعضی از افراد از احزاب ما انتقاد می‌کنند به این عنوان که این دو حزب از طرف مردم بنیانگذاری نشده و از طرف مقامات عالی‌رتبه کشور تحمیل گشته است. حتی برخی از بدبینان مدعی هستند که این احزاب، دست‌نشانده مقام سلطنت و دولت هستند. این اشخاص به انگیزه اصلی تشکیل احزاب در کشوری مانند ایران که تازه در سیر پیشرفت و ترقی افتاده است، دقت نکرده‌اند. در کشور ما [...] هنوز بسیاری از افراد مردم بی‌سواد هستند. به علاوه هنوز مفهوم دموکراسی پارلمانی و احزاب سیاسی برای ما تازه‌گی دارد و در کشوری که سخن تلقین در طرز زندگی و شیخ فکر مردم تأثیر عمیق دارد، فکری از این سطح‌تر نیست که تصور شود ممکن است

۲۲. فتح روحانی، عمرها اسفوط شاه و بیروزی انقلاب اسلامی، تهران، بلیغ، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۸۷.
 ۲۳. همان.

احزاب سیاسی ما یکباره از میان مردم و به دست مردم به وجود آیند و به رشد و نمو و کمال برسند. من چون شاه کشور مشروطه هستم، دلیلی نمی‌بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها تنها از یک حزب دست‌نشانده خود پشتیبانی کنم... ۲۲

شاه در همان حالی که سعی دارد تحولات سیاسی کشور در دهه نخست سلطنتش را نکوهش کند و دوره نخست‌وزیری مصدق را «بساط خیمه شب‌بازی» ای بخواند که برچیدن آن از ضروریات شمرده می‌شد، تأسیس دو حزب مردم و ملیون را جهت ترمیم خرابیهای کشور - که آن را محصول همان دوران می‌داند - لازم می‌شمارد تا به زعم او پس از آن «اجتماع ما اجتماع محکمی باشد». ۲۵ اسدالله علم که از سوی شاه مأموریت یافته بود برای تهیه مقدمات تأسیس حزب اقلیت مردم با برخی از دولتمردان انگلیس مشورت کند، سالها بعد تشکیل دو حزب (مردم و ملیون) و عملکرد این احزاب را مورد انتقاد قرار می‌دهد. ۲۶

واقعیت این است که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مشروطیت نیم‌بند در عرصه سیاسی کشور به یکباره رخت بریست ۲۷ و نظام سیاسی کشور آشکارا به سوی مشی مستبدانه سیر کرد. * احزاب و تشکلهای فعال در کشور به سرعت، سرکوب و منزوی شدند و دیگر جو سیاسی حاکم بر کشور وجود هیچ گروه و تشکل مستقل و ناهمگرا با خواستههای دربار و نیز قدرتهای خارجی پشتیبان آن را بر نمی‌تابید. چنانکه یکی از محققان به درستی خاطر نشان ساخته، بحران مشروعیت و به تبع آن بحران مشارکت مردمی ۲۸ که در آینده‌ای نه چندان دور می‌توانست کل رژیم را به چالش فراخواند، برای حاکمیت پهلوی و حامیان خارجی او سخت آزاردهنده بود. بنابراین، جهت تحت‌الشعاع قرار دادن ظاهری خط سیر حاکمیت به سوی روشهای استبدادی و فخرآمیز، تأسیس و فعالیت احزابی که طبق دستورالعملهای نظم‌آفرین نوین، تظاهرکننده مشروطیت باشد

۲۲. همان، صص ۲۸۸-۲۸۹. ۲۵. محمدرضا پهلوی، همان، ج ۴، ص ۳۱۱۱.

۲۶. اسدالله علم، همان، ج ۲، ص ۸۷.

۲۷. محسن مدبرشانه چی. احزاب سلیسی ایران: با مطالعه موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیستها. تهران، رسا، ۱۳۷۵. ص ۸۷.

• واقعیت این است که پس از فتح تهران مشروطیت از ایران رخ بریست: نه در دوره رضاخان و نه در دوره پسرش اثری از مشروطیت به چشم نمی‌خورد.

۲۸. اصغر صارمی شهاب. احزاب دولتی و نقش آنها در تاریخ معاصر ایران. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸. صص ۲۶-۲۸ و ۴۳-۴۶.



امدادالله طبع وپیرکل حزب مردم در انجمن حزبی، نمایش ظاهری جهت گسب، شروعیت سیاسی (۱۳۰۲ - ۱۳۰۳) [ع.ق]

ضروری می‌نمود. هرگاه این طرح موفق می‌شد علاوه بر اینکه بحران مشروعیت و نیز مشارکت فروکش می‌کرد، مخالفان واقعی رژیم نظیر اسلام‌گرایان، طرفداران مصدق و جبهه ملی* و نیز گروه‌های چپ، با سرعت بیشتری منزوی می‌شدند و کشورهای خارجی ذی‌نفع در ایران نیز امیدوار بودند با رهبری شاه منافع خود را با فراغ‌بال باز هم بیشتری، حفظ کنند. به ویژه اینکه آمریکاییها، رقیب انگلیسیها در ایران، تداوم رکود سیاسی و جو ارباب پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را نشانه خوشایندی برای گسترش حضور خود در عرصه سیاسی-اقتصادی ایران ارزیابی نمی‌کردند و خواهان اصلاحاتی بودند تا در زمینه سیاسی و هم جنبه‌های اجتماعی-اقتصادی آغازگر تحولاتی کمتر دغدغه‌آمیز باشند و در این راه، هرگاه شاه و یا متحدان انگلیسی او مقاومت می‌کردند به صورت تهدیدآمیز هم که بود نشان می‌دادند نقشه‌های خود را از طریق افراد دیگری که می‌توانست غیر از شاه باشد، دنبال خواهند کرد. این هشدارهای تهدیدآمیز که در تمام طول دهه ۱۳۳۰ از سوی آمریکاییها ادامه یافت، دربار ایران را با خواسته‌های آمریکاییها بیشتر همراه کرد. بنابراین، دو حزب مردم و ملیون تا حد زیادی در راستای تحقق این خواسته متحدان خارجی تأسیس گردید. ریچارد کاتم که عقیده دارد تشکیل نظام دو حزبی مردم و ملیون از سوی شاه مستقیماً متأثر از نظام دو حزبی انگلستان بود «به منظور ایجاد یک شالوده نهادی سیاسی» صورت گرفت تا تثبیت و تحکیم موقعیت سلسله پهلوی را بیش از پیش تضمین کند و روش انتقادی حزب اقلیت (مردم) از حاکمیت هم فقط در چارچوبهای تنگ تعریف شده می‌توانست عملی شود؛ «اما با توجه به نحوه تصمیم‌گیری شاه [...] عملاً هر نوع انتقاد از سیاستهای مهم دولتی به منزله انتقاد از خود او بود و بنابراین مجاز شمرده نمی‌شد. در نتیجه نظام دو حزبی هم به صورت معضلی [درآمد] که نه تنها حمایتی برای رژیم ایجاد نکرد بلکه موجب بدبینی [بیشتر] مردم نسبت به نظام شد.»^{۲۹}

مارک ج. گازیوروسکی هم در تحلیلی مشابه، بحران مشروعیت و مشارکت مردمی خلع سلاح و سرکوب نیروهای سیاسی مخالف رژیم را از دلایل عمده تأسیس دو حزب مردم و ملیون بر می‌شمارد؛ اما نتیجه می‌گیرد که شاه و نیز حامیان خارجی او در پیشبرد اهداف خود با موفقیت کمتری روبه‌رو شدند و هیچ‌گاه این طرح در درون جامعه نهادینه نشد که رژیم شاه با تأسیس این دو حزب آشکارا در برابر روشهای دموکراتیک حکومت

* اسلام‌گرایان از جهت اهداف با طرفداران مصدق و جبهه ملی تفاوت داشتند؛ مصدق و جبهه ملی طرفدار تر سلطنت کردن شاه بودند و بعد از ۱۳۳۲ هیچ‌وقت خطر و مخالف جدی محسوب نمی‌شدند.

۲۹. ریچارد کاتم، نشیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، با مقدمه خانم قادری، تهران، کویر، ۱۳۷۱، ص ۲۳۵.

سر تسلیم فرود آورده است.^{۳۰} این دو حزب هرگز نتوانستند، حتی به طور نسبی، در میان جامعه پایگاهی قابل اعتنا به دست آورند^{۳۱} و «مهم‌ترین جاذبه این دو حزب برای بیشتر اعضای آن بود که در زیر سایه حزب از مزایای آن بهره‌مند شده و به مقامهای اجتماعی و اداری دست یابند»^{۳۲}

شاه که خود آشکارا با سرکوب و از میان برداشتن احزاب و تشکلهای سیاسی فعال در کشور عملاً در راستای نقض قانون اساسی مشروطیت و متمم آن گام برداشته و با تشکیل دو حزب حکومتی، باز هم در نفی بیشتر قدرت و اراده مردم کوشیده بود،^{۳۳} بعدها این اقدام خود را در تأسیس دو حزب مردم و ملیون ستود و آنها را احزابی ملی توصیف نمود که به‌زعم او بر خلاف احزابی که قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران فعالیت می‌کردند «منافع وطن را در نظر می‌گرفتند و بسیار مشعوف بود که پس از کودتای فوق به فعالیت احزاب و گروههای به اصطلاح غیرملی اجازه فعالیت نداده است تا این احزاب حکومت ساخته بتوانند با فراغ‌بال به مملکت خویش خدمت کنند»^{۳۴}

برای اولین بار در ۳ اردیبهشت ۱۳۳۶، شاه در حضور نمایندگان مجلس سنا گفت قصد دارد دو حزب سیاسی در کشور برپا دارد. رویکرد او برای تأسیس حزب هنوز کشورهای توسعه‌یافته اروپای غربی و نیز آمریکا بودند. شاه امیدوار بود با تقلید از نظام دو حزبی فعال در آن کشورها حکومت دموکراسی را از طریق دو حزب حکومت‌ساخته‌اش در عرصه تحولات سیاسی - اجتماعی ایران وارد سازد. به ویژه اینکه، به‌زعم او در آن برهه، مملکت مشکلات عمده خود را از سر گذرانیده و او به خوبی بر اوضاع مسلط شده و «خائنین و مزدوران بیگانه را تار و مار کرده بود و اینک، زمان آزادانه زیستن بود. در این مقطع، او سخت مواظبت می‌کرد تا از نفوذ عناصر ناهمگون در این احزاب جلوگیری به عمل آید و «البته موقعی که احزاب از افراد ناپاک و نامطمئن دور مانندند و این افراد راهی به این احزاب نداشتند و افراد شناخته شده به دشمنی با استقلال مملکت نتوانستند حزبی تشکیل دهند احزابی که تشکیل می‌شود مورد اعتماد ملت خواهد بود و به این ترتیب احزاب در نظر من کاملاً مساوی خواهند

۳۰ مارک ج گازیروسکی، همان، صص ۳۲۶-۳۳۱.

۳۱ منوچهر هنرمند، پهلوس، مکتب نو، تهران، بی‌تا، ۱۳۶۵، صص ۲۵-۴۰.

۳۲ مارک ج گازیروسکی، همان، صص ۳۳۰.

۳۳ اصغر صارمی‌شهاب، همان، صص ۷۱.

۳۴ محمدرضا پهلوی، همان، ج ۹، صص ۷۹۲.

بود و در عمل فرقی بین آنها نخواهیم گذاشت.^{۳۵} البته، شاه در بیان این بخش از اظهاراتش کاملاً می‌توانست صادق باشد، زیرا با رهبری دو حزب مردم و ملیون توسط اسدالله علم «غلام خانه‌زاد»^{۳۶} و نیز منوچهر اقبال «چاکر جان‌نثار»^{۳۷} هرگونه امکان راهیابی افراد نامطمئن و ناپاک! به درون این احزاب از محالات شمرده می‌شد. شاه امیدوار بود که با تأسیس دو حزب مردم و ملیون، آرزوی پدرش را نیز به انجام برساند که از او ان سلطنتش کوشیده بود با پدید آوردن تشکیلاتی منسجم، تداوم حکومت سلسله پهلوی بر پهنه ایران زمین را تضمین کند.^{۳۸}

شاه در دیدار ۴ اردیبهشت ۱۳۳۶، با نمایندگان مجلس شورای ملی، شیوه مبارزه سیاسی نظام دو حزبی را به طور مختصر به نمایندگان مجلس آموزش داد، فواید آن را برشمرد و کشورهای آمریکا و انگلستان را مثال آورد که در یک نظام دو حزبی اقلیت و اکثریت در تحکیم مشروطیت و دموکراسی خود کوشیده‌اند. بنابراین، نمایندگان را ملزم ساخت تا در دو حزبی که تأسیس خواهد شد عضویت یافته و وظایف نمایندگی خود را بر اساس ترتیبات حزبی انجام دهند.^{۳۹} در ۲۳ بهمن ۱۳۳۶، شاه بار دیگر در حضور نمایندگان مجلس شورای ملی هدف از تأسیس دو حزب مردم و ملیون را مشارکت دادن هرچه بیشتر مردم در امور دانست: «زیرا از این راه مردم در امور مربوط به خود بیشتر دخالت خواهند یافت.» وی خاطرنشان ساخت احزاب مذکور فقط در امور داخلی کشور امکان رقابت و مبارزه خواهند یافت و در هر آنچه با سیاست خارجی مملکت ارتباط یابد «مثل احزاب مهم ممالک متمدن و مترقی دنیا در این موارد به صورت یک واحد، عمل خواهند کرد».^{۴۰}

هنگامی که دو حزب مردم و ملیون آغاز به فعالیت کردند، شاه با خرسندی اعلام کرد که اینک اساس مشروطیت تحکیم بیشتری یافته است و در سایه امنیت و ثباتی که ایجاد شده، اصول مشروطیت با «مداومت» و جدیت بیشتری پیگیری خواهد شد.^{۴۱} وی با مترقی خواندن مرامنامه دو حزب مذکور، خاطرنشان ساخت که از آن پس عضویت و فعالیت مردم کشور در احزاب و بالخصوص شرکت در انتخابات مجلس عمدتاً برپایه اطلاعات و قضاوتی خواهد بود که از محتوای مرامنامه این احزاب صورت خواهد

۳۵. همان، ج ۲، صص ۱۷۵۱-۱۷۵۲.

۳۷. پسوند امضاء منوچهر اقبال.

۳۸. محمدرضا پهلوی، همان، ج ۲، صص ۱۷۵۲-۱۷۵۳.

۴۰. همان، صص ۱۸۴۱-۱۸۴۲.

۳۶. پسوند امضاء اسدالله علم.

۳۹. همان، صص ۱۷۵۴-۱۷۵۵.

۴۱. همان، ص ۱۸۹۵.

گرفت.^{۴۲} در ۱۲ مرداد ۱۳۳۸، شاه مدعی شد که تا آن هنگام «مرکز شرایطی بهتر از آنچه در حال حاضر برای نمو اصول دموکراسی در پرتو رشد اجتماعی و وضع مساعد سیاسی و اقتصادی در کشور ما حکمفرماست وجود نداشته است.»^{۴۳}

شاه این سخنان را در شرایطی مطرح می‌کرد که بساط احزاب و تشکلهای سیاسی فعال در عرصه کشور تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به زعم او ساخته و پرداخته دست خارجیها بود، برچیده شده و دیگر مانعی بر سر راه تحقق اهداف مشروطیت نبود. در اول مرداد ۱۳۳۹ در حالی که زمان زیادی به برگزاری انتخابات حزبی دوره بیستم باقی نمانده بود، تأکید کرد که مانعی قانونی بر سر تشکیل احزاب دیگری (علاوه بر دو حزب مردم و ملیون) وجود ندارد. به عقیده شاه تقصیر از آن مردم بود که در آن فضای بسیار آزاد (پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) تأسیس حزب نائلی را مدنظر قرار ندادند و علت عدم گرایش مردم به حزب‌سازی را چنین وانمود کرد که «اساساً در گذشته اخلاق ایرانی زیاد راغب به فعالیت حزبی نبوده است» و فقط چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که او رأساً تشخیص داد «مشروطیت و دموکراسی و رژیم پارلمانی بدون حزب نمی‌شود. در نتیجه به تأسیس احزاب تمایل پیدا شد و دو دستگاه شروع به فعالیت کردند. شاه در حالی که سعی می‌کرد خود را پیشگام تأسیس دو حزب مردم و ملیون معرفی کند، تلویحاً، افزایش تعداد احزاب کشور را برای توسعه کشور ناسودمند ارزیابی کرد و در نظر اول مرداد ۱۳۳۹، به صورت امریه تأکید کرد:

در این میان اگر کسانی پیدا شوند که بتوانند مراعات‌های سوی مراعات‌نامه این دو حزب تنظیم کنند که واقعاً جلب نظر مردم را بکنند چه بهتر که اقدام بکنند. البته چون احزاب وقتی که تشکیل می‌شوند سعی می‌کنند بهترین اصول و هدفها را در مراعات‌نامه نمود بکنند. مشکل است چیزی بهتر از آنچه در این مراعات‌نامه ذکر می‌شود بتوان پیدا کرد. ولی به هر حال هیچ مانعی نیست که احزاب دیگری با مراعات‌های دیگر نیز به فعالیت بپردازند.^{۴۴}

با همه تأکیدات ظاهری شاه مبنی بر عدم وجود مانع در راه تشکیل احزاب دیگر، از آنجا که دو حزب مذکور، هر آنچه اصول و اهداف مترقیانه و سازنده را که در عالم امکان وجود داشته در مراعات‌نامه و اساس‌نامه خود گنجانیده بودند، به نظر او نیازی به تأسیس حزب دیگری نبود تا افراد لوقات گرنه‌های خود را (البته بی‌پرده) مصروف فعالیت بدون نتیجه سازند.^{۴۵}

مقاله جامع علوم انسانی

۴۲ همان، ج ۱، ۱۹۹۵-۱۹۹۶، همان، ج ۳، صفح ۲۰۶۸-۲۰۹۰.

۴۳ همان، ص ۲۱۷۲.

۴۴ همان، ص ۲۱۷۲-۲۱۷۳.

۴۵ همان، ص ۲۱۷۳-۲۱۷۴.

اولین تجربه برگزاری انتخابات حزبی در دوره بیستم مجلس شورای ملی دچار شکست فضااحت‌باری شد و دموکراسی هدایت‌شونده شاه برخلاف آنچه مورد نظر طراحان آن بود با ناکامی روبه‌رو گردید و به ناچار تجدید انتخابات دوره بیستم، طبق روال سابق و بدون بهره‌گیری از نظام رقابت دو حزب انجام پذیرفت. اما این شکست موجب نشد تا شاه از تداوم فعالیت نظام حزبی ناامید و مأیوس شود. در مقابل، وی با حمله به کسانی که نظام دو حزبی او را مورد انتقاد قرار داده بودند بار دیگر تأکید کرد که مشروطیت و دموکراسی بدون وجود احزاب «اصلاً مفهومی ندارد. این است که به خصوص بعد از این جریانات اخیر [شکست انتخابات حزبی دوره بیستم] عقیده قاطع و راسخ من این است که احزاب ما یعنی آن دو حزب موجود... مخصوصاً باید بکوشند که بیش از پیش فعالیت کنند و مردم را به مرانامه‌های خود، علاقمند سازند.»^{۲۶} شاه که به‌رغم تمام ظاهر سازیهایش، به ویژه از عملکرد منفردین در جریان انتخابات دوره بیستم سخت آزرده بود و اقدامات آنها را از دلایل عمده شکست برگزاری حزبی این انتخابات ارزیابی می‌کرد، در ۲ مهر ۱۳۳۹ وعده داد که تجدید انتخابات دوره بیستم هم به صورت حزبی برگزار خواهد شد. وعده‌ای که هیچ‌گاه عملی نشد:

دموکراسی بدون حزب فایده ندارد. اگر حزبی خوب نباشد عملاً از بین می‌رود، بنابراین باید اصولاً دو حزب داشته باشیم. ولی این دلیل بر آن نیست که در انتخابات آینده فقط افراد حزبی انتخاب شوند، کما اینکه اخیراً نیز چند نفر منفرد انتخاب شدند و شاید در انتخابات آینده منفردین دیگری که زمینه محلی داشته باشند و اشخاص خوشنامی باشند و از جهاتی که البته بر من روشن نیست و اساس این طرز فکر را نمی‌توانم بفهمم بخواهند منفرد باشند به طور طبیعی از طرف مردم انتخاب شوند. باز تأکید می‌کنم که دموکراسی بدون حزب معنی ندارد و احزاب یا بر اثر سستی و بی‌لیاقتی از میان می‌روند و یا دیگران به جایشان می‌آیند. امیدوارم در آتی از این جریانات نتیجه بهتری به دست آید.^{۲۷}

به‌رغم اینکه شاه طی ماههای پاییز و زمستان ۱۳۳۹ هنوز نظام دو حزبی مردم و ملیون و نقش آن را در عرصه تحولات سیاسی-اجتماعی کشور می‌ستود،^{۲۸} اما برگزاری انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در تابستان ۱۳۳۹، آخرین ماههای فعالیت جدی حزب ملیون را رقم زد. در حقیقت، هنگامی که منوچهر اقبال از نخست‌وزیری و

۲۶. همان، صص ۲۴۶۳-۲۴۶۵.

۲۷. همان، صص ۲۴۶۶-۲۴۶۷.

۲۸. همان، صص ۲۴۸۱-۲۴۸۲.



اسدالله علم رهبر حزب مردم در اجتماع کشاورزان زند، پویش گیلانی از مزایای حزب مردم می‌گوید [۵۸۹۶ - ۵۹] (ع)

مدیریت حزب کناره‌گیری کرد، دوران انحلال آن به تدریج فرارسیده بود. از آن پس، در دوران مشکلات سیاسی - اقتصادی داخلی و فشارهایی که آمریکاییها به شاه وارد می‌ساختند، فرصت کمتری برای توجه به امور حزبی فراهم آمد و این روند تا واپسین ماههای سال ۱۳۴۲، مقارن پایان نخست‌وزیری اسدالله علم، ادامه یافت. فقط با آغاز نخست‌وزیری حسنعلی منصور و با جایگزینی کانون مترقی و جانشینی خلف آن حزب ایران نوین، به جای حزب ملیون (اکثریت) بود که فعالیت احزاب حکومتی وارد مرحله جدیدی شد. در این میان، حزب اقلیت (مردم) بخت بیشتری برای بقا پیدا کرد و اجازه یافت به‌رغم نوسانات سیاسی سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ باز هم به عنوان حزب اقلیت در برابر حزب دولتی ایران نوین نقش به اصطلاح منتقد را برعهده گیرد تا محمدرضا شاه پهلوی باز هم با گردن‌فرازی بر خود ببالد که خورشید نظام مشروطیت و دموکراسی واقعی هنوز بر عرصه تابناک سیاست کشور پرتوافشانی می‌کند.

دموکراسی و مشروطیت از دید شاه در دههٔ دوم سلطنت

چهار روز پس از کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه در اول شهریور ماه طی پیام تبریک و تشکری که برای ملت ایران صادر نمود، مجموعه‌گرداندگان دولت ساقط شده دکتر مصدق را به عنوان نقض‌کنندگان نص قانون اساسی مشروطیت مورد نکوهش قرار داد، وقوع کودتا را اقدامی ملی در جهت اعاده نظم دموکراتیک و بازگشت مشروطیت برشمرد و وعده داد که از آن پس نهایت تلاش خود را برای برقراری «یک زندگی دموکراسی [...]» برای قاطبه ملت فراهم ساخته و مفهوم عدالت اجتماعی را عملی کند.^{۴۹}

در واپسین روزهای سال ۱۳۳۲ طی مراسم گشایش هجدهمین دوره مجلس شورای ملی و اولین دوره مجلس سنا، شاه از اینکه توانسته بود بر دولت دکتر مصدق و طرفدارانش که به گفته او، بساط آزادی و دموکراسی را از عرصه کشور برچیده بودند به طور قهرآمیزی غلبه کند، اظهار خوشوقتی کرد و این اقدام را صرفاً در جهت اعاده آزادی ملت و نظام مشروطیت تحلیل نمود و در این میان، به ویژه از خود بسیار متشکر بود که پس از آن همه مشکلاتی که در دورهٔ زمامداری مصدق دامنگیرش شده بود، باز هم خود را نگاهبان دستاوردهای انقلاب مشروطیت می‌شناسد و وعده داد که در آینده هم به سیاستهایش در «نگاهبانی اساس مشروطیت» وفادار خواهد ماند.^{۵۰} اولین بار در ۱۱ تیر

۱۳۳۲ بود که شاه اصطلاح جدید «مسلک ناسیونالیسم مثبت ملی» را در سخنانش به کار برد که گاه فقط در عبارت «ناسیونالیسم مثبت» خلاصه می‌شد. شاه این واژه را در توصیف دلایل وفاداری مردم در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از خود ذکر کرد و یادآور شد که «ما باید پیرو یک مسلک سیاسی هم باشیم که به عقیده من آن مسلک ناسیونالیسم مثبت ملی است که قیام ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] هم از آن سرچشمه می‌گیرد و مشاهده شد در هفته‌ای که من در ایران بودم چطور مردم بساط کسائی را که مملکت را به آن روز انداخته بودند و از اصول نهفت حقیقی منحرف شده بودند برچید. با این تلقی، شاه، تمامی کسائی را که راهی دیگر در پیش گرفته بودند، سرزنش کرد و آنان را از شعار ملی‌گرایان واقعی خارج نمود و وابسته به «مکتب منحرفین» دانست.^{۵۱} شاه طی نخستین مراسمی که پس از کودتا، در ۱۴ مرداد ۱۳۳۳ به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب مشروطیت برگزار شده بود، تبعیت و عمل به «قانون اساسی و اصول مشروطیت» را «بگانه ضامن رشد و ترقی ملت ایران» برشمرد و هدف اصلی و غایی مشروطیت را نیز واگذاری امور اجتماعی «به دست عقل و منطق» قلمداد کرد و بار دیگر وعده داد به عنوان کسی که سوگند وفاداری به قانون اساسی و مشروطیت را بارها تکرار کرده است در راه انجام این مهم بکوشد. او افراد ملت را نیز به پیروی از این راه دعوت نمود و خرسندی خود را از اینکه قریب به یک سال قبل مخالفان مشروطیت و دموکراسی در ایران از اینکه قدرت به زیر کشیده شده بودند، پنهان نکرد.^{۵۲}

در ۱۴ مرداد ۱۳۳۴، مصادف با پنجاهمین سال پیروزی انقلاب مشروطیت، شاه ضمن تجلیل از این رخداد و نقش آن در تحولات نیم قرن اخیر کشور، اقدامات سازنده و تربیتش پدرش را «از اثرات مشروطیت» خواند و مدعی شد که نظام مشروطیت در دوران سلطنت رضاشاه از مسیر انحراف آمیزی که سابقاً در آن فرو افتاده بود رهایی یافته و اینک امیدوار بود پس از سالها (نقض عهده‌ی که به دنبال سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تا سقوط قهرامیر مصدق از پست نخست‌وزیری در ارکان مشروطیت راه یافته بود)، وی بتواند با تأسی به بنیانگذار سلسله پهلوی، کشور را «از اثرات مشروطیت» بیشتر بهره‌مند سازد.^{۵۳}

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۵، شاه طی پیامی «مخاطب بنه «قیام‌کنندگان ۲۸ مرداد و نجات‌دهندگان کشور» تلاش آنان را که بدون هیچ‌گونه کمکی از جانب کشورهای

۵۲ همان، صص ۱۲۸۰-۱۲۸۱.

۵۱ همان، صص ۱۳۳۲-۱۳۳۰.

۵۳ همان، صص ۱۵۱۶-۱۵۱۷.

خارجی «در سه سال پیش در چنین روزی بی‌هیچ‌گونه تبانی و تنها به ذوق سلیم خود» دولت دکتر مصدق را سرنگون کرده و «مشتی از خدا بی‌خبر و جاه‌طلب» را از قدرت به زیر کشیدند، مورد ستایش قرار داد که با این اقدام خود «سوگندشکنان» نسبت به نظام مشروطه را «واژگون ساختند» و بدین ترتیب، کشور از مهلکه سقوط رهایی یافت.^{۵۴}

با پدید آمدن تدریجی بحران سیاسی اواخر دهه ۱۳۳۰ و آغاز نخست‌وزیری علی امینی در سال ۱۳۴۰، فعالیت دو حزب مردم و ملیون رنگ باخت و این وضعیت تا ماههای پایانی سال ۱۳۴۲ و اوایل سال ۱۳۴۳ تداوم یافت. در نخستین سالهای تأسیس دو حزب مردم و ملیون، شاه همواره از گام مهمی که کشور طی سالهای اخیر در راه توسعه سیاسی - اجتماعی و نیز اقتصادی نهاده بود، تمجید به عمل می‌آورد و بسیار خرسند بود که در آن برهه از زمان «فرصت» لازم در اختیار مردم کشور قرار گرفته تا «جوهر ذاتی خود را نشان دهند» و «ایران امروزه دارای حیثیت و اعتبار و آینده درخشانی» شده است.^{۵۵} وی در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۸ شکی نداشت که دیگر کشور در راه تحقق دموکراسی گام نهاده است. به‌زعم او، «یکی از مهم‌ترین کارهای چند ساله اخیر شاید سوق دادن ایران به طرف دموکراسی باشد زیرا آثار حکومت متنفذین و ملوک‌الطوایفی از بین رفته است.»^{۵۶} وی بدون اینکه اشاره‌ای به منزوی شدن قشر وسیعی از مخالفان جدی رژیم بکند که عمدتاً به دلیل مبارزه با خودکامگی و سیاست سرکوب و جوّ ارباب حاکم بر کشور از صحنه سیاسی رانده شده بودند، با گردن‌فرازی مدعی شد که در سالهای اخیر «یک طبقه متوسط روشنفکر ترقی‌خواه با تمایلات وطن‌پرستانه پیا خاسته و جای حقیقی خود را در اجتماع و اداره امور مملکت به دست» گرفته است.^{۵۷}

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۸ شاه ضمن قدردانی از کودتایچیان ۲۸ مرداد، سرافرازانه گفت که پس از سپری شدن شش سال از آن حادثه، ایران حتی حاکمیت ملی و استقلال خود را به دست آورده و با سایر کشورهای آزاد جهان کوس همسری و برابری می‌زند و با برشمردن یکایک پیشرفتهای خارق‌العاده این دوره، مهم‌ترین دستاورد آن را «کسب حداکثر آزادی منهای خیانت به وطن» که البته از منظر او لزوم وفاداری به شخص شاه بود، ارزیابی کرد و رژیم موجود را به خاطر «سیاست ناسیونالیسم و خلاقه‌ای که این همه آزادی به ملت خود داده بود، مورد ستایش فرار داد و بار دیگر بر استقلال و

۵۴. همان، ج ۳، ص ۲۱۱۶.

۵۴. همان، صص ۱۶۸۸-۱۶۸۹.

۵۵. همان، ج ۳، ص ۲۱۱۶.

۵۷. همان، ص ۲۱۱۷.

۵۶. همان.

۲۸
۱۲
۴۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

عدم وابستگی نظام موجود بر هر قدرت خارجی تأکید کرد.^{۵۸}

شاه در ۸ خرداد ۱۳۳۹ هنگام بازگشت از یک سفر اروپایی، با تشریح دیدگاه‌های خود دربارهٔ حدود آزادی‌های سیاسی - اجتماعی در کشور، به طور صریح اظهار داشت که در نهایت، اراده شخص او فصل الخطاب مسائل کلان کشور خواهد بود: «همیشه باید یک قوه‌ای مافوق احزاب اجتماع و تشکیلات مملکتی باشد که هر کس قدری تجاوز یا زیاده‌روی کند این قدرت با کلید این مشکل را باز کند و کار به خونریزی نکشد. در یک رژیم پارلمانی این کلید همیشه به طور خیلی آسان هست. خوشبختانه تمام این چیزها در مملکت ما [هم] هست.»^{۵۹}

در ۱۴ مرداد ۱۳۳۹، شاه بدون اینکه مصدق تاریخی ذکر کند «اصول دموکراسی و سنت آزادی» را «از سنن دیرینه تمدن کهنسال» ایران ذکر کرد که «بدون توسل به روش‌های فشار و اختناق و محدودیت‌هایی که متأسفانه امروزه در بسیاری از کشورهای جهان حکمفرماست». در جامعه ایرانی کماکان وجود داشته است و خود را حافظ این «سنت آزادی» معرفی کرد.^{۶۰} در سالروز کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد همان سال، بار دیگر یادآور شد که کشور تحت رهبری او از ثبات و امنیت لازم برخوردار شده است. در ذهن او این گفته به معنای آن بود که «هیچ چیز از داخل یا از خارج به مانع‌میل نمی‌شود» و تصریح نمود که «از نظر داخلی ما آزادی کامل منهای آزادی در خیانت داریم» و به آحاد مردم هشدار داد برای استحکام هرچه بیشتر این آزادیها از یک عامل مهم غفلت نورزند و آن انضباط اخلاقی و سیاسی لازم است.^{۶۱} مدت کوتاهی پس از آنکه علی امینی در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰، تحت حمایت آمریکاییها و به‌رغم میل باطنی شاه، منصب نخست‌وزیری را از آن خود کرد و موقعیت شاه آشکارا مورد تهدید قرار گرفت، مشروطه‌طلبی و قانون‌خواهی او بیشتر نمود پیدا کرد. در آن هنگام، گویا برای کسب وجهه در نزد آحاد مردم و سیاستمداران خارجی فعلاً و ذی‌نقوذ در عرصه ایران، خود را مدافع تحکیم اصول مشروطیت در ایران قلمداد کرد و احتمالاً برای اولین بار از لزوم تقویت «اصول واقعی مشروطیت» سخن به میان آورد و منظور خود را چنین شرح داد:

اینکه می‌گویم اصول واقعی مشروطیت برای آن است که مشروطیت واقعی با مشروطیت ظاهری و آزادی واقعی با نظامی به آزادی‌طلبی فرق دارد [...] دموکراسی حقیقی آن‌طور که در کشورهای واقعاً دموکرات جهان می‌توان دید بیش از هر چیز

۵۸ همان، صص ۲۱۸۸-۲۲۸۹.

۵۹ همان، ص ۲۲۵۵.

۶۰ همان، صص ۲۱۷۶-۲۱۸۲.

۶۱ همان، صص ۲۲۳۱-۲۲۳۳.

متکی به انضباط و قیودی است که از هر انضباط دیگر سخت‌تر است، زیرا حفظ هر قانون و هر آزادی جز با رعایت و اجرای کامل اصول آن میسر نیست و دفاع از حقوق مشروع فردی و اجتماعی مستلزم آن است که به همین حقوق در نزد دیگران نیز احترام گذاشته شود.^{۶۲}

در اوایل دهه ۱۳۴۰، شاه با احساس خطری که از ناحیه آمریکاییها برای بقای سلطنت خود کرده بود با سیری در گذشته تاریخی ایران و با استناد به سنگ نبشته‌ای که حاکی از اعطای آزادیهای سیاسی و مدنی از سوی کوروش کبیر پادشاه هخامنشی به ملل گوناگون بود، نظام شاهنشاهی و شخص خود را به تاسی از او، پاسدار آزادی و دموکراسی معرفی کرد و مدعی شد که در راه پاسداری از «قانون اساسی و نگاهبانی اصول مشروطیت» کماکان بر سوگندی که در نخستین روز سلطنتش یاد کرده است وفادار خواهد ماند و اضافه نمود. چون قانون اساسی مرا نگاهبان مشروطیت قرار داده است بدون احتیاج به تظاهر کوشیده‌ام تا روح و ماهیت واقعی مشروطیت را تقویت کنم و با حفظ امنیت و استقلال و ثبات کشور که بدون آن مملکتی وجود نخواهد داشت تا مشروطیتی وجود داشته باشد، ملت خویش را روزبه‌روز به سمت دموکراسی و پایداری رهبری کنم» و بدون اینکه از ناکارایی نظام دو حزبی در برگزاری انتخابات دوره بیستم، ذکری به میان آورد؛ اعمال فشارش برای استعفاي نمایندگان به ظاهر منتخب همان دوره را از دلایل تحکیم ارکان مشروطیت برشمرد و بدون توجه به اعمال فشاری که علی امینی نخست‌وزیر جدید برای لزوم انحلال دوره بیستم مجلس شورای ملی بر او وارد ساخته بود، انحلال این مجلس در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰ (حدود چهار روز پس از آغاز نخست‌وزیری امینی) را فقط به ابتکار و اقتدار شخص خود نسبت داد و این اقدام را در راستای تحقق آرمانهای انقلاب مشروطیت برشمرد.^{۶۳} لازم به یادآوری است که مجلس مؤسسان دوم در اردیبهشت ۱۳۲۸ نص صریح قانون اساسی مشروطیت را نقض کرده و شاه را برای انحلال مجلسین محق دانسته بود.

هنگامی که پس از یک بحران دو ساله (که از زمان سقوط کابینه دکتر منوچهر اقبال در شهریور ۱۳۳۹ آغاز شده بود) شاه و متحدین داخلی و خارجی‌اش توانستند نظر مساعد آمریکاییها را به لزوم تثبیت موقعیت سلسله پهلوی جلب نموده و اسباب سقوط دولت امینی را فراهم آورند، شاه با این وعده مساعد که اصلاحات مورد نظر آمریکا را که بعدها انقلاب سفید نام گرفت، خود به انجام خواهد رساند؛ تا حدی از خطری که از



ناحیه علی امینی و آمریکاییها متوجه سلطنتش بود، رهایی جست. با چنین توافقی وقتی در ۱۴ مرداد ۱۳۴۱ (۱۵ روز پس از سقوط علی امینی از نخست‌وزیری و جایگزینی اسدالله علم) شاه به مناسبت آغاز پنجاه و هفتمین سالگرد پیروزی انقلاب مشروطیت پیامی صادر کرد. از متن این اظهارات اطمینان خاطر وی برای آینده سلطنتش نمایان بود و نشان داد برای پیشبرد طرح اصلاحات آمریکاییها آمادگی کامل دارد. در این پیام، او ضمن ابراز اعتقاد راسخ به اصول دموکراسی و مشروطیت، علاوه بر اینکه اساس آن را در ایران نزل‌ناپذیر توصیف کرد، گفت مشروطیت یگانه نظامی است «که می‌تواند رشد و سعادت واقعی یک ملت را تأمین کند» و در حالی که از مجلس شورای ملی و سنا به عنوان «مظاهر عالی مشروطیت» سخن می‌گفت با اظهار تأسف از انحلال و تعطیلی این مجالس متذکر شد که پیامد منطقی وجود صوری مجالس قانونگذاری، نظام حقیقی مشروطیت و دموکراسی نخواهد بود. او به تأسی از سیاست جدید آمریکایی که معتقد بودند با ژست مستقلانه شاه و انتقادش از روش سیاسی حاکم بر غرب، بیش از هر زمان دیگری می‌توانند منافع خود را در ایران تأمین کنند؛ برای اولین بار تأکید کرد که «دموکراسی غربی [را] برای جامعه ایرانی» سودآور نمی‌بیند و دنباله‌روی «سطحی از ظواهر تمدن غربی» و نیز «اکتفا به ظواهر دموکراسی یعنی صرف داشتن دو مجلس مقننه برای استقرار دموکراسی حقیقی» را برای تحقیق اصولی این دو مهم، ناروا می‌داند و چون از اولین مراحل برنامه اصلاحات پیشنهادی آمریکاییان برگزارانی انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی بود، اعلام کرد که برای تحقق دموکراسی واقعی «قدم اول [...] تشکیل انجمنهای روستا و سپس انجمنهای شهرستانها و استانها و حتی المقدور سپردن کلیه امور مربوط مردم به خود مردم است». شاه معتقد بود با انجام این مهم «دموکراسی واقعی» مورد نظر او و حامیان واقعی‌اش در کشور «تعمیم و توسعه» خواهد یافت و «زمینه تکامل مشروطیت ایران را به مفهوم واقعی آن فراهم خواهد ساخت». وی همچنین گفت: رشد و توسعه دموکراسی در هر کشوری از جهان و از جمله ایران با سایر نقاط دموکراتیک دارای تفاوت‌هایی خواهد بود.^{۶۲} البته این سخن شاه خالی از صداقت نبود، زیرا در شرایطی که او با اعمال فشار و کمک جمعی از خارجی‌اش بر موج دموکراسی‌سازی اخیر کشور طی نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ سوار بود، برخلاف کشورهای توسعه‌یافته دارای نظام سیاسی دموکراتیک، ایرانیان لزوماً می‌بایست با برنامه‌هایی از پیش طراحی شده و تحت اقتدار و با اعمال فشار حکومت

وی به این مهم دست یابند. تردیدی نبود که یکی از مهم‌ترین اهداف اصلاحات پیشنهادی آمریکا یا همان انقلاب سفید، تحقق مشروطیت واقعی و دموکراسی حقیقی! در ایران بود. شاه در ۶ مرداد ۱۳۴۲ که بخشهایی از طرح انقلاب سفید را به مرحله اجرا گذاشته بود با تحلیل دست و پا شکسته تحولات دوران انقلاب مشروطیت، به نقش این اصلاحات توصیه‌ای و بلکه اجباری در تکامل مشروطیت ایران چنین اشاره کرد:

فساد در جامعه ما متأسفانه از دیرزمانی ریشه دوانیده بود. [...] علت فساد همان بود که حکومت متأسفانه حکومت اقلیت بود. روی همین بردگی اکثریت مملکت و عدم شرکت آنها در زندگی و در تعیین سرنوشت خود، یک عده شهری به عنوان سیاستمداران یا کسانی که اهل نفوذ و زد و بند بودند کارها را بین خودشان تقسیم کردند و هیچ کسی را در آن میان اجازه دخول نمی‌دادند و تمام منافع را یک طوری بین هم تقسیم می‌کردند. ملاحظه بکنید که در تاریخ اخیر ایران آمدند و در پنجاه و چند سال پیش گفتند که سیستم حکومتی ما مطابق عدالت نیست و ما مشروطه می‌خواهیم. در آن موقع مشروطه را آنها اصلاً به عنوان عدالتخانه می‌گفتند، می‌گفتند ما عدالتخانه می‌خواهیم، اما چه شد تمام کسانی که متعلق به رژیم سابق بودند فردا ماسکها را عوض کردند و همانها به اسم حامیان رژیم جدید و عدالتخانه وارد گود معرکه شدند و به صورت جدیدی امتیازات سابق خودشان را حفظ کردند و مثل سابق همان منافع را بین خودشان تقسیم کردند؟ این است که ما دیدیم با این طریق به اصطلاح معمولی و خواهش کردن و تقاضا کردن و ارشاد کردن و احیاناً پیشقدم اصلاحات ارضی شدن و سرمشق نشان دادن کار پیش نمی‌رود، بالاخره به این نتیجه رسیدیم^{۶۵} که موقع تاریخی اتخاذ تصمیم با هماهنگی ملت فرا رسیده است. در نتیجه سال گذشته شش ماده انقلاب ملی خودمان را به معرض تصویب ملت ایران گذاریم و دیدیم که چگونه تمام ملت ایران در آن شرکت کرد و پنج میلیون و ششصد هزار نفر مرد بدون اینکه کوچک‌ترین احتیاجی به تزویر یا تدلیس باشد در دادن رأی شرکت کردند و اراده ملی را در تغییر مسیر تاریخ و اجتماع ایران نشان دادند. این تصمیمی که این طور به اتفاق آراء شما گرفتید نتیجه‌اش چه خواهد بود؟^{۶۶}

در ۱۴ مرداد ۱۳۴۲ شاه در سالروز پیروزی انقلاب مشروطیت اجرای اصول انقلاب سفید را «ظلیعه تحولی بی سابقه در بنیاد دموکراسی» خواند و تصریح کرد که امروزه

۶۵. برخلاف نظر شاه، اصلاحات موسوم به انقلاب سفید اساساً طرحی آمریکایی بود.

۶۶. محمدرضا پهلوی، همان، ج ۴، صص ۳۲۵۲-۳۲۵۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اعضای حزب مردم در خدمت شهادت هلاکو رانید، محمود شیرین، گرم و مراد، یحیی عدل (۱۳۴۷-۱۹۹۱-۱۳۵۳س)

شرایط سیاسی کشور با گذشته تفاوت قابل توجهی کرده و «در نتیجه راه برای حکومت واقعی اکثریت» گشوده شده است. او به زعم باطل خود در این گزاره گویی دیدگاه مخالفان پر شمار رژیم را (که در رأس آنها، اسلامگرایان به رهبری آیت الله العظمی امام خمینی قرار داشتند) که به درستی آن را اصلاحات غیرواقعی و تحمیلی تلقی می‌کردند، نادیده می‌انگاشت.^{۶۷} شاه در ۹ مهر ۱۳۴۲ در تجلیل از نقش انقلاب سفید در تحقق دموکراسی و مشروطیت حقیقی از این هم فراتر رفت و علاوه بر اینکه عملکرد مشروطه خواهان را تا انقراض نهایی سلسله قاجار مورد انتقاد شدید قرار داد، سخنان و عملکرد دهه پیش خود را نیز، مبنی بر تکامل مشروطیت در ایران، یک سره به بوتۀ فراموشی سپرد و تصریح کرد که فقط پس از انقلاب سفید و واقعه ۶ بهمن ۱۳۴۱ بود که مشروطیت به مفهوم واقعی آن در جامعه ایرانی تحقق یافت. در بخشهایی از اظهارات شاه آمده است:

در مملکت ما ظاهراً انقلاب مشروطیت شد. آمدند و خونها ریختند و قیامها کردند تا اصل عدالت به وسیله به اصطلاح نظارت نمایندگان ملت برقرار شد و دولت مجبور شد که آخر سال، یک بودجه‌ای بدهد. حالا به هر صورت ظواهرش حفظ شد، ولی همان طور که چندی پیش گفتم تمام مستبدین دیروز مشروطه خواهان امروز شدند. [...] ولی امروز برای بازاول آن هم در اثر انقلاب بزرگ ملی ما که من گاهی اوقات آن را انقلاب ششم بهمن اسم می‌گذارم زنجیرها یک مرتبه از هم گسست، یعنی تمام افراد ملت ایران یک مرتبه آزاد شدند و الا چطور می‌شد که پس از پنجاه و چند سال مشروطیت مییج وقت یک زارع ساده یا یک خرده مالک کوچک یا یک کارگر به وکالت انتخاب نشده بود؟^{۶۸}

گفتار دمکرات ما بانه و کردار خودکامانه

در آغاز دهه ۱۳۴۰ اولین کتاب شاه تحت عنوان مأموریت برای وطن منتشر شد. در این کتاب که بدون تردید با همکاری گروهی از مشاوران فرهنگی شاه نگارش یافته، شاه فصلی طولانی را به دیدگاههای خود درباره دموکراسی اختصاص داد. مطالب این فصل، ترکیب غیرمنسجم و پراکنده‌ای از بررسی تاریخی نقش دموکراسی در کشورهای غربی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تاریخ باستانی ایران، ویژگیهای رژیمهای دیکتاتوری و کمونیستی و... است. در این فصل شاه به صورت‌بندی دیدگاههای خود درباره

دموکراسی و اقسام آن پرداخته و هر مقوله را شرح می‌دهد. وی ضمن تقسیم دموکراسی به سه بخش: دموکراسی سیاسی و اداری، دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی^{۶۹} رضاشاه را بنیانگذار واقعی مشروطیت و دموکراسی در ایران معرفی می‌کند. به زعم او، رضاشاه هر چند قدرت مجلس، به عنوان اصلی‌ترین رکن مشروطیت را تضعیف کرد ولی از طرف دیگر در استقرار مبانی دموکراسی در ایران سهم بزرگی داشت. شاه در اثبات دیدگاهش، به اقدام رضاشاه در تفکیک دین از سیاست و کشف حجاب اجباری از زنان اشاره و آن را در راستای تحقق دموکراسی و مشروطیت ارزیابی می‌کند. به نظر او، از دیگر مظاهر تقویت دموکراسی در ایران عصر رضاشاه اقتدار بلا محدود او در کنترل هیئت دولت و ارکان اساسی کشور بود. محمدرضا پهلوی علت اساسی عدم رغبت رضاشاه به تشکیل و تقویت احزاب سیاسی مستقل در دوران سلطنتش را به عدم رشد اجتماعی مردم برای توسعه و تکامل سیاسی و ایجاد احزاب به حد کفایت نسبت می‌دهد و چنانکه پیش از این هم ذکر شد از دیدگاه شاه تقریباً همهٔ تشکلهای سیاسی دوازده سال اول سلطنت او نیز به عوامل بیگانه وابستگی داشتند و فقط پس از تشکیل و فعالیت دو حزب مردم و ملیون بود که احزاب ملی و مستقل و البته مشروطه‌خواه در ایران به وجود آمد. از این رو، شاه سخت خود را می‌شاید که علی‌رغم عدم رشد فرهنگی - اجتماعی مردم ایران، شخصاً به تأسیس دو حزب مشروطه‌خواه مبادرت ورزید. شاه تمام کسانی را که از عضویت و فعالیت در حزبهای حکومت‌ساخته او تیرگی می‌جسته‌اند ترسو و «غیالیان» معرفی می‌کند که به سرنوشت ملت و کشور خود علاقه‌ای نشان نمی‌دهند.

از دموکراسی سیاسی که بگذریم، شاه قسم دوم دموکراسی را دموکراسی اقتصادی نامگذاری می‌کند و همچنان که خود نیز تصریح کرده است، این واژه در آن دوره، تعبیر تازه‌ای بود. با بررسی توضیحاتی که شاه دربارهٔ دموکراسی اقتصادی ارائه می‌دهد می‌توان دریافت که منظورش از این نامگذاری نوعی سویال دموکراسی است که در آن نظام سرمایه‌داری حاکم جنبه‌هایی از عدالت اجتماعی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. شاه با برشمردن اقداماتی که تا آن هنگام در جهت توسعه اقتصادی در بخشهای مختلف صنعتی، کشاورزی و... موفق به انجام آن گردیده و طرحهایی که در آینده نصد سامان دادن به آنها را داشت، نتیجه می‌گیرد که این اقدامات در راستای نیل به هدف دموکراسی اقتصادی صورت گرفته است.

۶۹. محمدرضا پهلوی، مأموریت برای وطن، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا، صص ۲۱۱-۲۲۷.



در بخش دموکراسی اجتماعی نیز با رویکردی مشابه آنچه در مورد دموکراسی اقتصادی ادعا می‌کرد، بیش از هر چیز تلاش برای ایجاد رفاه اقتصادی و تأمین حداقل معیشت مردم کشور را در ردیف مهم‌ترین اهداف و برنامه‌های تمام دوران سلطنت خود برشمرد و اظهار امیدواری می‌کند در سالهای آتی نیز این اهداف و برنامه‌ها را نظیر سالهای گذشته به سامان برساند. با همه اینها، درک درستی از هر آنچه که شاه (و یا به نام شاه) در کتاب مأموریت برای وطن با هدف تحلیل دیدگاههای درباره دموکراسی و اقسام آن درج شده است، بسیار سخت و گاهی اوقات ناممکن به نظر می‌رسد. در واقع، شاه بدون توجه به بنیادهای فکری - سیاسی تحقق دموکراسی و مشروطه در بخشهای مختلف جهان و صورت‌بندی عاری از دقت و حقیقتش از مفهوم دموکراسی، درصدد برآمده است انباشتی از اطلاعات ناقص و گاه متناقض را بدون در نظر گرفتن ترتیبی منطقی بر روی کاغذ آورده و به عنوان تنها راهکار تحقق دموکراسی در جامعه ایرانی به مخاطبانش بقبولاند^{۷۰} و در پایان بدون اینکه به جمع‌بندی درستی از اظهاراتش برسد سخنان خود را با عبارات زیر خاتمه داد:

در این فصل نظر خود را نسبت به مفهوم واقعی دموکراسی اظهار داشته و سعی کرده‌ام این نکته را روشن سازم که دموکراسی در نظر من مفهوم بسیار وسیعی دارد که شامل فعالیت‌های متنوع است. اما دموکراسی تنها عبارت از یک سلسله فعالیت و اقدام نیست، بلکه یک نوع فلسفه زندگانی است، وصول به این فلسفه برای هیچ فرد یا اجتماعی هرگز آسان نبوده است. اما این فلسفه در عین دشواری و پیچیدگی بهترین روشی است که بشر بدان پی برده است. بنابراین برای ما ایرانیان که در طریق وصول به دموکراسی واقعی گام برمی‌داریم فرض است که همواره این نکته را نصب‌العین خویش قرار دهیم که برای رسیدن به این منظور تحمل هر دشواری سهل و سزاوار است. ما تاکنون مسافتی بزرگ از این راه را پیموده‌ایم و از همین جهت تصور می‌کنم اکثریت مردم از مفهوم واقعی دموکراسی آگاه شده باشند. ما ایرانیان باید خواهان پیشرفت سریع در وصول به هدف دموکراسی باشیم ولی در عین حال نباید از نظر دور بداریم که وصول به دموکراسی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیازمند زمان و تربیت و تعلیم عقلی و منطقی مردم و تطبیق خواسته‌های افراد است و این کار محتاج توجه به ارزش اخلاقی و حس وفاداری افراد و اجتماعات است و از آنها مهم‌تر این است که افراد کشور به همکاری و معاضدت با یکدیگر بیش از پیش معتقد و آشنا باشند.



برای اینکه ملل و افراد در محیط آزادی به پیشرفتهای خود ادامه دهند ناگزیر حدودی هست و اگر سریع‌تر از حد معقول پیش برویم و با ناشکیبایی و بدبینی در ذهن ما رخنه یابد به هدفهای پرارزشی که همه آرزو مند آن هستیم نخواهیم رسید. ولی اگر میل شدید به اصلاح و ترقی را با صبر و حوصله توأم داشته باشیم بدون شک مساعی ما نتیجه‌های رضایت‌بخش خواهد داشت. هدف ما معین و راه وصول به آن پیش ما باز است و شک نداریم که اگر در کوشش و مجاهدت کوتاهی نکنیم به آن هدف عالی خواهیم رسید.^{۷۱}

شاه در این مرحله از حیات سیاسی‌اش که تضمینهای کافی را از آمریکاییها برای تحکیم سلطنت خود گرفته بود، احساس غرور و قدرت بیشتری می‌کرد و آماده بود تا اصلاحات پیشنهادی آمریکاییها با رهبری او در مسیر تحقق دموکراسی حقیقی و مشروطیت واقعی! به حرکت خود ادامه دهد.

بدین ترتیب، و در حالی که حتی در همان زمان هم همه ناظران و دست‌اندرکاران مور در داخل و خارج از کشور در حدبسنده می‌دانستند که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر همان نظام مشروطیت نیم‌بند و دارای دهها عیب و نقص ما ایرانیان پایان داده است، با این حال، شاه در طول سالهای دهه ۱۳۳۰ و پس از آن مٌصر بود تظاهر کند که در کشور تحت حاکمیت او مشروطیت و دموکراسی حتی بسیار مطلوب‌تر و کارآمدتر از گذشته نظام سیاسی او را شکل داده و به آن معنی می‌دهد. این‌گونه ادعاهای بی‌بنیاد البته هیچ‌گاه مورد اعتنای مردم کشور، از اقلشار مختلف، قرار نگرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی